

می‌آید. بر اساس همین مسئولیت، زمینه مبارزه با ظلم قدرت‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و طاغوت‌ها ایجاد می‌شود.

واقع‌نگری ارزش‌مدار

اقتصاد اسلامی در عین واقعی بودن، برخوردار از ارزش‌های معنوی و ضوابط اخلاقی است. این فصل را هم مرحوم شهید صدر بحث کرده و ما فقط به آن اشاره می‌کنیم. اقتصاد اسلامی در مفاهیم مبنایی و در حقوق اقتصادی، واقع‌گراست. تعاریفی که در جهان‌بینی اسلامی از انسان می‌شود، تعاریف واقعی است. یک بعدی نیست، بلکه همه ابعاد انسان را در نظر گرفته است و لذا مشخصه‌هایی که ذکر شد، مفاهیم ذهنی و رویایی نیست (چنان‌که در برخی مکاتب مطرح است)، بلکه مفاهیمی است با مبنای منطقی و منسجم با فطرت و واقعیت‌های حیاتی انسان.

در بُعد اقتصادی نیز همین واقع‌گرایی وجود دارد. اسلام نیامده تنها به همین انگیزه‌ها و بینش‌های فلسفی و اخلاقی و اعتقادی اکتفا کند و بخواهد جامعه را تنها بر اساس این مفاهیم اداره کند. اسلام با آن‌که انسان را از طریق این جهان‌بینی‌ها و مفاهیم مبنایی تربیت می‌کند و باورهای مخصوصی به او می‌دهد که در سیر و سلوک اقتصادی و اجتماعی و سیاسی او نقش دارد، در عین حال برای فعالیت اقتصادی، چارچوب حقوقی و ضوابط قانونی وضع کرده است و یک نظام اقتصادی مشخصی را از نظر حقوق اقتصادی مطرح می‌کند. مشخص می‌کند مالکیت‌ها بر چه اساسی درست و بر چه اساسی نادرست است؟ تا چه اندازه آزادی اقتصادی برای فرد وجود دارد؟ تا چه اندازه حق جامعه و طبقات محروم جامعه است؟ این معنای واقع‌گرا بودن اقتصاد اسلامی است؛ یعنی اسلام فقط و اعطای اخلاقی، معنوی و الهی نیست که به عنوان اندرز بگوید این کار را بکنید و آن کار را نکنید، بلکه چارچوب و ضوابط حقوقی را هم مشخص کرده است.

ارزشی بودن اقتصاد اسلامی نیز بسیار مشخص است. یکی از هدف‌های مهم نظام اقتصاد اسلامی، برپایی عدل و قسط و به تعبیری عدالت اجتماعی است. بخش وسیعی از مسائل اقتصادی اسلام را بحث عدالت اجتماعی و تأمین‌های اجتماعی می‌گیرد. عدالت یک اصل است و یک هدف اقتصادی است و هرگاه روش و سیاست‌های اقتصادی جامعه در تضاد با عدالت قرار گرفت، عدالت مقدم است. ارزش‌ها تنها عدالت و قسط نیست. ارزش‌های اسلامی دیگری نیز مطرح است که آن‌ها هم باید به عنوان اساس مسائل اقتصادی مد نظر قرار بگیرد. به‌طور کلی، سیاست‌های اقتصادی باید ذیل ارزش‌های معنوی قرار گیرد. اقتصاد اسلامی به امور اقتصادی، نگاه اخلاقی دارد. اسلام وقتی می‌خواهد برای افراد وظایف اقتصادی قرار بدهد، وظیفه‌ای که نقش اقتصادی در جامعه در تولید یا توزیع ثروت دارد، سعی می‌کند این وظیفه را با یک ارزش اخلاقی و عبادی بیاویزد. مثلاً انفاق که کاملاً کاربرد اقتصادی دارد و در توزیع مجدد ثروت و در تأمین اجتماعی و برقراری عدالت بسیار مؤثر است، آن‌قدر با مسائل عبادی و معنوی آمیخته شده که صبغه اقتصادی آن را تحت‌الشعاع قرار داده است. در انفاق شرط است که مانند زکات و خمس با قصد قربت و عبادت و بدون منت داده شود.

این مسئله از دو نظر اهمیت دارد:

یکی اینکه اسلام سعی کرده در زندگی انسان ابعاد مادی و معنوی را با هم پیوند دهد. در دیدگاه اسلام، ماده و معنا از هم جدا نیست، دنیا و آخرت دو تا نیست، در دیدگاه اسلام فرد و خدا جدا نیست. این‌ها در حقیقت همه در یک راستا قرار دارند. پوشش اخلاقی و ارزشی رفتارهای اقتصادی، اثرات فوق‌العاده‌ای در حفظ هدف‌های اقتصادی و توزیع بهتر ثروت‌ها در جامعه دارد.

دیگر، آن‌که اسلام در خلال این آموزه‌ها، انگیزه‌های مخصوصی را شکوفا می‌کند. انگیزه اخوت، تعاون، همکاری، ایثار، محاببات در معامله. این‌ها نکات ریزی است که ممکن است به سادگی از کنار آن‌ها گذشت و پنداشت که اثری ندارند، در صورتی که آثار

میان منافع فردی و منافع جمعی برطرف می‌شود، اینجاست که فرد حاضر می‌شود از نفع شخصی خود برای نفع اجتماعی دست بکشد. او این کار را به‌منظور دست‌یابی به نفع بالاتری در جهان دیگر انجام می‌دهد؛ بنابراین از نظر منطقی توجیه‌پذیر است.

بدین ترتیب، تضاد بین مصلحت شخصی و مصالح اجتماعی از بین می‌رود. به عبارت دیگر، رعایت منافع و مصالح اجتماعی در حقیقت، مقدمه رسیدن به منافع عظیم اخروی برای فرد است. در مکتب‌ها و نظام‌های دیگر اقتصادی با جهان‌بینی دنیاگرا، چنین موازنه‌ای وجود ندارد و لذا همواره میان منافع شخصی و منافع اجتماعی تضاد وجود دارد. این تضاد در جهان‌بینی توحیدی حل‌شدنی است و واقعیت‌های خارجی در تاریخ جامعه اسلامی، گویای همین حقیقت است.

تفسیر انسان

جهان‌بینی اسلامی در تفسیر انسان و حرکت انسان و جامعه انسانی در تاریخ، با جهان‌بینی‌های دیگر فرق اساسی دارد. مخصوصاً مکتب‌های اقتصادی سعی کرده‌اند از انسان موجودی بسازند که معلول حرکت تاریخ و جامعه است. جهان‌بینی‌های مادی در این باره مفهوم جبر تاریخ را مطرح کرده‌اند و کوشیده‌اند حرکت تاریخ را معلول حرکت روابط تولیدی و اقتصادی معرفی کنند و به این ترتیب انسان را موجودی تابع حرکت تاریخ و روابط تولید، قلمداد کنند. مکتب‌های سرمایه‌داری در ابتدا برای انسان، اصالت و اختیار و آزادی قائل‌اند، ولی وقتی در بحث‌های اقتصادی‌شان دقت شود، معلوم می‌شود که آن‌ها هم به صورت ناخودآگاه، انسان را محکوم یک نظام طبیعی قرار داده‌اند. در اقتصاد سرمایه‌داری سعی کرده‌اند اقتصاد آزاد را به‌عنوان نظام طبیعی روابط اقتصادی مطرح کنند و در کتاب‌هایشان این گونه عنوان کرده‌اند که نظام اقتصاد آزاد یک نظام طبیعی است. همان‌طور که نظام فیزیکی داریم، نظام طبیعی اقتصادی هم داریم و بر اساس نظام طبیعی اقتصاد، رقابت آزاد، موجب رشد اقتصادی خواهد شد. در نظام‌های سوسیالیستی، خیلی صریح انسان، تابع حرکت تاریخ و روابط اقتصادی و اجتماعی قرار داده شده است. البته در اقتصادهای سرمایه‌داری این صراحت کمتر است و بعضی از متفکران سرمایه‌داری مسأله آزادی فلسفی را هم مطرح کرده‌اند، ولی باز در این بحث‌های فلسفی نیز بر اساس بینش مادی، اصالت را به نظام مادی و اقتصادی داده‌اند.

اسلام با اصل این بینش مخالف است و انسان را موجودی آگاه و مختار می‌داند که کل حرکت‌هایش بر اساس آگاهی و اختیار خود او است. البته این آزادی فلسفی غیر از آزادی اقتصادی است و این دو نباید با هم خلط شود. از نظر فلسفی انسان موجودی آگاه است (عَلِمَ الإنسان ما لم يعلم)، (عَلِمَ آدم الاسماء) و نیز موجود انتخابگر و با اراده و دارای قدرت انتخاب خوب یا بد. از طرفی انسان چون آگاهی و انتخابگری دارد؛ پس مسئولیت دارد. شرط اصلی مسئولیت و تکلیف‌پذیری این است که انسان مختار و آگاه باشد. موجودی که آگاهی یا انتخاب ندارد، قهراً مسئولیت‌پذیر نیست. سپس در رابطه انسان و طبیعت، برای انسان اصالت قائل است و طبیعت را در مرحله معلول قرار می‌دهد، نه در مرحله علت رفتارهای انسان.

پس یک خطای بزرگ در کل مکتب‌های مادی اقتصادی این است که انسان و رابطه انسان با طبیعت و جامعه را به تصریح یا به تلویح طوری تفسیر می‌کنند که نقش فعالیت و فاعلیت و محرک بودن او یا به‌طور کلی سلب و یا تضعیف می‌شود. برخلاف اسلام که با تکیه بر دو موهبت اختیار و آگاهی انسان در بُعد فردی و اجتماعی، خود انسان را اصل قرار می‌دهد و هرگونه تغییر و تحولی را از خود انسان شروع می‌کند و او را مسئول می‌شمارد. با تفسیری که اسلام از انسان دارد، دیگر جایی برای جبر تاریخ و تأثیرات جبری و اساطیری نمی‌ماند و به انسان در مقابل تاریخ و ابزار اقتصادی، اصالت داده می‌شود. انسان چون عالم و انتخاب‌گر است؛ پس خود او مسئول است و باید حرکت کند و به این ترتیب در کنار عنصر ابداع و خلاقیت انسان در همه بخش‌ها به خصوص در بخش اقتصادی، عنصر مسئولیت افراد در مقابل دیگران و حقوق جامعه و حقوق خدا نیز به‌وجود